هو العلیم

إشراف ائمه و اولیای الهی بر مسائل مختلف

و اشتباه کاهش جمعیت

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

# نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق در عقول منفصله

فإن قلت یجوز أن یکون تلک القوة الفاعلة لأبداننا و المدبرة لها هی نفوسنا الناطقة.[[1]](#footnote-1)

مطلب و اشکال اولی که مرحوم آخوند نسبت به بیان مرحوم شیخ اشراق دربارۀ اثبات نفوس مجرّده و عالم عقول، عقول منفصله، هر عقلی نسبت به نوع خودش و مصادیق خارجی آن نوع ـ داشتند، صحبت به این جا رسید که اگر اموری که موجب بقاء نوع و حفظ نوع هست ـ از اغذیه و غیر اغذیه ـ بخواهد خودش فعال و عامل در تحقق آن أمزجه خارجیه باشد، این موجب تخلّل و تحلیل است و دیگر این اغذیه و این قوا نمی‌تواند هم قائم به آن نفس باشند و بعد هم خود نفس متأثر از آن باشد و موجب بقاء آن باشد.

اشکالی که در اینجا هست این است که ممکن است این‌طور گفته شود که نیازی به تصور یک هم‌چنین عقل منفصل برای بقاء انواع خارجیه نباشد، بلکه همان نفس ناطقۀ در انسان یا در حیوان، خود آن نفس ناطقه، موجب تدبیر این امور در بدن خواهد بود.

البتّه اشکالی که قبلاً به این قضیّه وارد می‌شود این است که: شما نفس ناطقه را در انسان تصور می‌کنید که موجب تدبیر این امور و تبدّل اغذیه به اخلاط مختلفه و وارد شدن هر نوع از این تخطیط اخلاط، به عضو خاص است. این مطلب را شما به این کیفیّت [درباره انسان] یا در مورد حیوان می‌گویید. حالا در مورد نبات و جماد چه می‌گویید؟ خود آنها دارای انواع مختلف هستند، و ما انواع مختلفی از جمادات را در خارج داریم که همه اینها به أشکال مختلف و اقسام گوناگونی درمی‌آیند؛ این قضیّه که فقط اختصاص به انسان ندارد.

[به عبارت دقیق‌تر] اینکه هر عضوی از اعضای بدن یک نوع غذا را می‌گیرد، [مثلا] قلب خون را می‌گیرد، مغز قند را می‌گیرد، کبد کل این مواد را می‌گیرد و تجزیه و تحلیل می‌کند ـ اصلاً آزمایشگاه کبد بیش از صد و بیست نوع خروجی دارد ـ و هر جزئش به یک قسمت خاص در ترکیبش و در اقسامش می‌رود. شما نسبت به این، این حرف را می‌زنید اما نسبت به سایر انواع از سنگ‌ها چه می‌گویید؟ مگر اینکه ما خودمان همان مطلبی را که گفتیم آن مطلب را در اینجا بیاوریم تا آن اشکال حلّ شود.

علی‌کل‌حال، اشکالی که [توسط] مرحوم آخوند در اینجا شده این است که نفس ناطقه می‌آید تدبیر می‌کند و تمام امور را انجام می‌دهد و هر غذایی را به هر عضوی و هر ماده‌ای را در تسانخ با همان عضو به او می‌رساند.

واقعاً دستگاه و فیزیولوژی بدن عجیب است [آنقدر] که طبّ فعلی اعتراف می‌کند که بسیاری از قسمت‌های بدن و کیفیّت کارشان که چه‌کاری انجام می‌دهند برای ما ناشناخته است. در این‌صورت دیگر اشکالی وارد نمی‌شود و نیازی به نفس کلی و عقل کلی نداریم که آن عقل بیاید و تدبیر کند. همان نفس هر شخصی از افراد و مصادیق انواع، مزاج خود را تحت تدبیر خود قرار می‌دهد. بنابراین دیگر مشکل حل می‌شود و نیاز به اتّصال ملکوتی و لاهوتی و عقل فعّال و عقل منفصل و افاضه وجود از آنجا نداریم و خودمان همه کار را می‌کنیم، دیگر نیازی به خدا و پیغمبر نداریم چون خودمان هستیم. اصلاً امام زمان برای چه می‌خواهد بیاید؟ خودمان در اینجا داریم [کار را انجام می‌دهیم!]

# مضرات دوری از مکتب اولیای الهی در گذر زمان

من یادم هست، یک زمانی شخصی در همین قم در نماز جمعه صحبت می‌کرد و من خودم در آن نماز جمعه شرکت کرده بودم. ایشان در نماز جمعه می‌گفت: «امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می‌کند که ما می‌کنیم.» نوارش را پیدا کنید شاید گیرتان بیاید. آن موقع‌ها مثل الآن نمازها را هم ضبط می‌کردند. می‌گفت: «امام زمان هم بیاید همین کاری را می‌کند که ما می‌کنیم.» حالا نمی‌دانم منظورشان همان کاری بود که آن موقع می‌کردند یا الآن می‌کنند؟ این را مشخص نکردند. بالاخره روال قضایا این طور [است]. دیگر چه عرض کنیم! هر کسی به قدر فهمش، دانست مدّعا را[[2]](#footnote-2) ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾[[3]](#footnote-3)

[روایت] از امام باقر [علیه السلام است:] إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلَی رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ کَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ[[4]](#footnote-4) حالا آیا مسئله محقّق شده است و ایمان همه در این مدت کامل شده است [یا نه]؟! آخر ایمانی برای کسی نمانده است، کمالش به جای خود.

امروز مجلّه‌ای را راجع به قضیّه تحدید نسل می‌خواندم. در آن زمان مرحوم پدر ما چه وضعی داشتند و چه خون دلی می‌خوردند. چطور اعصابشان از برنامه‌هایی که برای این قضیّه(کنترل جمعیت) انجام می‌دهند به هم می‌ریخت.

ایشان یک روز و یا یک شب به من گفتند:

«تمام این برنامه‌هایی که انجام می‌دهند به خاطر این است که نسل شیعه را در ایران از بین ببرند. و الآن متصدّیان امر، این مطلب را انجاز می‌کنند.»

بله بعد از گذشت سالیان دراز حالا تازه می‌گویند اشتباه کردیم، ببخشید اشتباه کردیم و از خدا [می‌خواهیم ما را ببخشد].

بنده اخیراً یک خبری شنیدم که عن قریبٍ، اجتماع سنی‌ در ایران بر اجتماع شیعه غلبه خواهد کرد. یعنی در عرض چند سال آینده غلبه خواهد کرد. با توجّه به [کثرت موالید آنها!] و این قضیّه خیلی خطر جدّی است که دارد ایجاد می‌شود.[[5]](#footnote-5)

حالا مشخص شد که دست‌های پشت پرده چه بوده است؟! آن زمان که من یادم هست؛ همین آقایان قم، همین‌هایی که بنده خودم صدایشان را شنیدم آن موقع‌ها می‌گفتند که پیغمبر گفته است ـ مسخره می‌کردند، مسخره می‌کردند ـ که تناکحوا تناسلوا تکثروا[[6]](#footnote-6) زیاد کنید. [می‌گفتند] آیا ما بچّه قاچاقچی می‌خواهیم؟ آیا ملّتِ قاچاقچی و هروئینی می‌خواهیم یا بچۀ با تربیت می‌خواهیم؟ حالا که کم کردید دیگر، الحمدلله مشکل برطرف شد؟! همین آقایان داشتند می‌گفتند.

## فرق دیدگاه اولیای خدا و دیگران در مسائل مختلف

فرقِ بین کسی که اهل این مطالب باشد بدون آن نوری که آن نور، او را در آن جهت، اتصال می‌دهد و وصل می‌کند و حقایق امور را کما هی‌هی برای او ظاهر می‌کند و بین کسی که اهل این مطالب است و آن اتّصال و آن نور را دارد، همین است. بعد از گذشت 15 سال و 20 سال، تازه می‌گوید ما اشتباه کردیم. توجّه کردید؟! و این نتیجه عدم اطّلاع و عدم توجّه به کلام بزرگان است. بله عدم توجّه، انسان را به اینجا می‌رساند.

برای من خیلی جالب بود که چطور این مسائل این قضایا برای انسان اتّفاق می‌افتد. در همان زمان یادم هست که ایشان به من فرمودند:

«تمام اینها به خاطر این است که نسل شیعه از بین برود.»

این مطالب را از پیش خود که نمی‌گفتند، چون مطالب اینها براساس مطالعات روزنامه و تلویزیون و رادیو نبوده است. اگر آن‌طور بود که همه جور می‌توانند آدم را بچرخانند. نقشه شیاطین در دنیا خیلی ظریف‌تر از این است که [ما تصور می‌کنیم].

در همان سالِ آخر یک وقتی مرحوم پدرمان فرمودند: ـ ‌من دو سال ایشان را تنهایی در صبح‌های تابستان به جاغرق می‌بردم و در آنجا حدوداً سی تا چهل دقیقه پیاده راه می‌رفتیم و بعد به شهر برمی‌گشتیم‌ ـ «جز اینکه انسان متّصل به عالم ملکوت باشد و از آنجا مطلب را بخواهد نگاه کند، هر کسی می‌خواهد باشد بأیّ نحو کان، آن شیاطین غلبه دارند.»

## غلبه شیاطین بر تفکرات انسان

شیاطین در فوت و فن و کار خودشان حاذق و ماهر و خبیر هستند و با نقشه‌های مختلف جلو می‌آیند و مطالب را برای انسان به قسمی بازگو و بیان می‌کنند.

شما دیدید، دو نفر می‌آیند پیش شما با هم هم نیستند، ـ این‌قدر از این قضایا برای من اتّفاق افتاده است که هرچه بشود من می‌گویم هر دو طرف باید با هم باشند ـ یک نفرشان ناله‌ای سر می‌دهد که آدم می‌گوید صد در صد حق با این است. آن‌چنان بلدند بچرخانند! اینکه می‌گویند باید هر دو طرف پیش قاضی باشند به خاطر این است که همین‌که طرف شروع به ناله می‌کند، او می‌گوید: این دروغ می‌گوید. آن یکی هم از آن طرف می‌آید بدون این شروع می‌کند که من را بدبخت کرده، من را بیچاره کرده است، قول داده و زیر قولش زده است. همچین می‌گوید که می‌گوییم ای بابا این عجب شمر بن ذی‌الجوشنی است! این می‌رود دیگری می‌آید آقا این را دروغ گفته است، این دیگر چه فلانی است که دارد اینطور می‌گوید!

شما نگاه کنید و ببینید که سر یک دعوای خانوادگی نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که حق با چه کسی است! مگر اینکه دو طرف، هر دو باشند و قضیّه را بشنوند تا اینکه بگویند این دارد دروغ می‌گوید.

این نویسنده‌ها را نگاه کنید. من یک وقت کتابی را راجع به تاریخِ یک مسئله‌ای می‌خواندم. از اوّل کتاب، وقتی راجع به قضایای مختلف، شروع به خواندن کردم نویسنده نشان می‌دهد در این قلم صادقانه حکایت می‌کند یا کلک و حقّه‌بازی می‌کند. وقتی که وارد [مسئله‌ای] می‌شود یک زمینه‌سازی می‌کند، یک عبارت‌هایی به کار می‌برد که آدم می‌گوید: هان، این زمینه‌سازی می‌کند، ذهن را آماده می‌کند که وقتی به آنجا می‌رسد، یک ذهن آماده به این نتیجه می‌رسد، دیگر موضع نمی‌گیرد.

این فیلم‌هایی که درست می‌کنند چیست؟ همه تخیّل است. اصلاً دنیا براساس تخیّل است. چون آدم اگر بیاید بگوید فلانی کلک است. [می‌گویند:] آقا من یک سال با این آدم بودم دو سال با این بودم من چیزی از او ندیدم، ما چیزی ندیدیم که مثلا تو می‌گویی او کلک است! شروع می‌کنی اول حرف زدن و [اینکه] چه کار کرد و فلان جا این‌طور و فلان جا این‌طور بود و فلانی این‌طور می‌گوید و من شنیده‌ام بعضی‌ها این‌طور می‌گویند ـ حالا هیچ‌کس هم نگفته‌ است! ـ بعضی‌ها راجع به او این‌طور می‌گویند، شنیده‌ام که حتی یک همچنین قضیه‌ای هم اتفاق افتاده است. کم‌کم کم‌کم یکی، دو روز که روی مخ آدم خوب کار کرد دیگر برای رسیدن به آن مقصد و نتیجه‌اش خیلی راه درازی در پیش ندارد. توجّه می‌کنید؟

من یک وقت کتاب تاریخ یک بنده خدایی را می‌خواندم. دیدم این هم شروع کرده و دوباره دارد کربلا درست می‌کند و زمینه‌سازی می‌کند با عَلَم و کُتل، فهمیدم آقا حرف‌های این هم [جهتی دارد.] یک دفعه نگاه کردم دیدم یک نفر که من در ذهنم چیز دیگری بود، کاملاً این را به یک شخصیّت دیگر برگرداند. حالا خوب بود که من می‌دانستم او [چگونه] فردی است! من خودم درباره او اطّلاع داشتم اما اگر اطّلاع نداشتم کم‌کم ذهنم به‌طور کلی عوض می‌شد.

همه جور آدم هست، همه جور خلاقیّت هست، همه جور سحرِ بیان و سحر قلم هست. اصلاً خود این مسئله یک قضیّه‌ای است که چطور ـ آنهایی که آن طرف هستند ـ مسئله را بیاید عوض کند و مطلب را برگرداند؟ حالا ببینید شیاطین در این قضیّه چه فعّالیت‌ها و چه نقش‌هایی دارند؟! چه قسم، بازی‌هایی دارند که می‌آیند و آدم را می‌چرخانند و برمی‌گردانند و بعد هم در فضای خودشان و در وضعیّت خودشان می‌برند و به نحوی انسان را قرار می‌دهند که انسان می‌گوید اصلاً غیر از این، راه دیگری وجود ندارد. و اصلاً راه همین است که من می‌گویم، تصمیم همین است که من اتخاذ می‌کنم؛ در حالی که همه آنها زمینه‌سازی و کشک بوده است. خودش برنامه‌ریزی می‌کند، آن سناریو دست خودش است.

## حال اولیای الهی در برخورد با حیله‌ها و تزویرها

آن کس که از آن بالا نگاه می‌کند می‌گوید: خودتی! طرف هرچه بیاید حرف بزند نمی‌تواند [او را فریب بدهد]، باز می‌گوید: خودتی خودتی! به آن شخص نمی‌گوید اما در دلش می‌گوید. وقتی یک ساعت، طرف خوب خودش را خسته کرد و خودتی را هم شنید و دید همین‌طور دارند می‌خندد دیگر راهش را می‌کشد و می‌رود.

[اما] آن کسی که آن طرف نیست، فوری کاغذ را برمی‌دارد و امضا می‌کند و یک مهر الاحقر العاصی المُذنِب هم ته کاغذ می‌چسباند و می‌گوید: بفرمایید. بعد هم فردا در روزنامه می‌آورند. اما او در دلش می‌گوید خودتی خودتی و نه کاغذی از او بیرون می‌آید، نه نوشته‌ای، نه امضا و مهری؛ این برای چیست؟ برای این است که از آن بالا نگاه می‌کند. قبل از اینکه این، وارد خانه بشود او درون او را می‌خواند و دیگر می‌داند که تو چه چیزی می‌خواهی به او بگویی.

مرحوم آقا می‌گفتند: «طرف، پیش من می‌آید وقتی هم که می‌خواهد بیاید سر کوچه اوّل سیگارش را می‌کشد ـ‌ من گفته‌ام که سیگار نکش ـ خیال می‌کند که من او را نمی‌بینم. وقتی هم که ما را می‌بیند می‌گوید: سلام علیکم و دست ما را می‌بوسد.» این خودتی را من می‌گویم آقا نگفته است! من دارم می‌گویم آقا به او می‌گویند: خودتی! شما سر کوچه سیگارت را می‌کشی که من نبینم؟!

یک وقتی مرحوم آقا به من می‌فرمودند: «من به رفقا می‌گویم اگر می‌خواهید به مشهد بیایید، بیایید؛ خودتان می‌دانید. خودتان ببینید چه برای وضعتان، زندگیتان، کارتان صلاح هست. از نظر من بین اینکه همسایه من باشید یا در کرۀ ماه باشید فرقی نمی‌کند. این همه‌اش به خودتان بستگی دارد. از نظر من اینطور است، از نظر خودتان هم هر کاری می‌خواهید بکنید.»

ما هم همین ‌طور هستیم. گاهی ما یواشکی می‌رفتیم یک کاری می‌کردیم که آقا نفهمند. وقتی می‌آمدیم آقا می‌فرمودند: «حال آقای آقا سید محسن چطور است؟ بله بله! خیال می‌کنید که کسی نمی‌فهمد؟ ـ سرشان را هم این‌طوری یک خرده می‌کردند ـ ما خیال می‌کنیم کسی خبر ندارد، مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند؟» یک وقت می‌گفتیم: آقا خیلی خب فهمیدیم دیگر، فهمیدیم آقا قضیّه چیست؟ می‌گفتند: مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند.

او را دیگر کسی نمی‌تواند گول بزند. مطلبی را که ایشان بارها می‌فرمودند، نمی‌دانم در این نوشته‌ای که خیلی مختصر هست این قضیّه را نوشته‌ام یا نه؟ البتّه در کتاب اجتهاد و تقلید به نحو اجمال راجع به شرایط مرجعیّت آورده‌ام‌، که باید نفسش متّصل باشد و الّا مطالب به نحو دیگر پیش خواهد رفت. بله به نظر می‌رسد آنجا در شروط مرجعیّت مسئله را مطرح کرده باشم.[[7]](#footnote-7)

ایشان می‌فرمودند: «هر کسی می‌خواهد باشد، من ای نحوٍ کان و من ای صنفٍ کان، آنها (شیاطین) غلبه دارند و مسائل را به دست می‌گیرند و بالأخره آثارش هم پیداست.»

# ادامه نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که: به تدبیر نفس ناطقه، ایراد وارد می‌شود، چون نفس ناطقه نفسی است که باید نسبت به فعل و تصرّفاتی که انجام می‌دهد شاعر و عالم باشد. شما کتاب را برمی‌دارید و می‌خوانید و مطالعه می‌کنید و غذا می‌خورید. درحالتی‌که بعد از اینکه انسان غذا را بلع کرد دیگر نسبت به آنچه که در او می‌گذرد اطّلاع ندارد. چه خبر دارد که الآن در این چه می‌گذرد؟ کبد و روده و معده چه‌کار می‌کند؟ چه وقت غذا وارد معده شده است، چه موقع در صفرا وارد کلدوک[[8]](#footnote-8) شده است؟ چه موقع هضم کرده است؟ و چه موقع جذب می‌شود؟ اصلاً خبر نداریم. و اینکه به چشم ما چه موادی وارد می‌شود و به مغز ما چه موادی وارد می‌شود. ما هیچ اطّلاعی از این مسائل نداریم. درحالتی‌که تمام اینها روی یک سیستم خاص، نظم خاص، تدبیر خاص، حساب و کتاب خاص انجام می‌شوند. مگر همینطوری الله بختکی، کشکی است! شما بخواهید یک کشک و دوغ درست کنید بالا سرش می‌ایستید که نمکش را چقدر بریزیم، آب چقدر داخلش بریزیم، کشمش و خیار چقدر در آن بریزیم تا آب دوغ خیار درست کنید. [آن وقت بگوییم که] همین‌طوری این غذاها وارد بدن می‌شود بعد هم خودش می‌رود کارش را انجام می‌دهد و هزارتا چیز انجام می‌دهد بعد هم نفس ناطقه باید اطّلاع داشته باشد؟! چطور نفس ناطقه باید خبر داشته باشد؟ نفس ناطقه خبر ندارد از اینکه در این بدن چه دارد می‌گذرد؟

## کیفیت تصرف نفس ناطقه در جسم

این مسئله که این کارهای مخصوص در تنظیم امور و امثالهم، قطعاً باید در تحت تسخیر مسخِّری باشد که آن مسخِّر با إشراف تجرّدیِ خودش بتواند همه این امور را تنظیم کند، وگرنه نفس ناطقه که نمی‌تواند خودش این مطالب را انجام بدهد. البتّه تا حدودی می‌توانیم بگوییم این مطلب ایشان صحیح است و توجیه هم می‌توانیم بکنیم که اشکال ندارد؛ نفس ناطقه خودش با آن احاطه‌ای که نسبت به این قضیّه دارد، خودش تنظیم و اداره کند. لازم نیست که حتماً انسان اطلاع داشته باشد. و آن نفس ناطقه دارای مراتبی است.

ولی این مطلب هست که خود نفس ناطقه به تنهایی صرف‌نظر از آن اتّصال کاری را انجام نمی‌دهد. ولی با توجّه به آن اتّصال، خود نفس ناطقه انجام می‌دهد. خود نفس ناطقه قلب را به ضربان وامی‌دارد، خود نفس ناطقه به مغز مدیریت بدن می‌دهد و خود نفس ناطقه سلسله اعصاب را چه می‌کند.

بله! ما علمِ به علم نداریم. آن نفس ناطقه در مقام علم حضوری، خودش این را انجام می‌دهد، ولی ما علم به کار او در مرتبه نفس و در مرتبه احضار علم و اطّلاعات نداریم.

اگر ما از این مرتبه ظاهر عبور کنیم [می‌توانیم علم پیدا کنیم]. چون بحث، بحث ظاهر که نیست؛ بحث، بحث مراتب نفس است، نه صرفاً بحثِ تفّکر ظاهر و اطلاع ظاهر و إشراف ظاهر. الآن شما هزار جور شعر در ذهن دارید، هزار مطلب در ذهن دارید، هزار تا اسم در ذهن دارید؛ ولی الآن که من با شما صحبت می‌کنم، [نسبت به آنها] اطّلاع دارید؟! اطّلاع که ندارید؛ ولی وقتی که به شما می‌گویم: آقا فلان شعر حافظ کجاست؟ می‌گویید: آقا یک دقیقه به من مهلت بده. شروع می‌کنید گشتن گشتن گشتن [تا پیدا کنید]. از کجا [پیدا می‌کنید؟] تا علم نداشته باشید که نمی‌گردید. بعد می‌گویید: پیدا کردم و این شعر اینجاست:

خیال روی تو در هر طریق همره ماست \*\*\* ....

 آقا راجع به خیال، حافظ چه گفته است؟ صبر کن ببینم! حالا این هم بسته به سرعت و بطء حدس و اتّصال برمی‌گردد. می‌گوید: هان پیدا کردم:

خیال روی تو در هر طریق همره ماست \*\*\* نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست[[9]](#footnote-9)

درحالتی‌که این شعر [از قبل] در ذهن شما بود. من الآن به شما می‌گویم آقا راجع به فلان کلمه در اشعار حافظ، [آیا] یک دفعه همه اشعار حافظ در ذهنتان آمد؟ نه! تا می‌گویم راجع به کلمه صوفی حافظ چه گفته است؟ شما یک دفعه می‌گویی صبر کن ببینم چه شعرهایی در آنها کلمه صوفی آمده است. می‌گوید: یکی پیدا کردم.

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف \*\*\* که در شیشه بماند اربعینی[[10]](#footnote-10)

حالا چه فعل و انفعالاتی در اینجا انجام شد؟ شما فقط علمِ به علم نداشتید، علم را داشتید، این علمِ به علم با اِعمال نفس در اینجا انجام می‌شود، با تعمّل، یعنی بیاید یک عملی یک اِعمالی را، نسبت به آنچه که دارد و در ذخیره دارد و مسائلی که برای او حاضر می‌شود انجام بدهد.

# کیفیت علم و اطلاع امام علیه السلام به مسائل مختلف

این مسئله، مسئله‌ای [است] که در علم امام علیه السّلام مطرح می‌شود. ظاهراً ما این قضیّه را در همان قسمت افق وحی در جمع بین روایاتی که در بعضی جاها دارد که: إذا شاءوا علموا[[11]](#footnote-11) آورده‌ایم.[[12]](#footnote-12) و از آن طرف می‌گویند که اصلاً امام علیه السّلام واسطه است اینها چطور با هم جور درمی‌آیند؟ یعنی اگر بخواهند و اگر نخواهند، وساطت قطع می‌شود؟! این برگشتش به همان احضار و عدم احضار است. همه مسائل عالم کُن [وجود] تمام اینها، ما سوی الله در نفس امام است.

یک وقتی در مقام نفس، این را به نفس احضار می‌کند. یک وقتی امام آن را در مسئله نفس خفیّ نگه می‌دارد، نمی‌آید اظهار ‌بکند؛ نه اینکه اطّلاع ندارد، اطّلاع دارد اما آن را إعمال و احضار نمی‌کند. چند مرتبه هست، که دو مرتبۀ اخیرش به این کیفیّت است که می‌آید و صورت آن واقعه را در نفس خود می‌آورد. ولی همین قضیّه در مراتب بالا نفس الواقعة الخارجیة و عین الواقعة الخارجیة بالعین الشهودی و العلم‌ِالحضوری و نفس تحقق الخارجی، یعنی خود همان عینیّت خارجی است که در نفس امام علیه السّلام به این کیفیّت است؛ یعنی وساطت بین عالم خلق و عالم امر به این نحوه است. فقط صرف یک تخیّل و یک صورت و یک اطّلاع نیست، بلکه خود او نفس همان قضیّه هست مثل اینکه آن احساسی که شما دارید، این احساس عین وجود خارجی است.

## مثالی برای کیفیت اطلاع و عدم اطلاع امام بر وقایع مختلف

یک مثال خیلی ساده می‌زنم، ولی دقیق است، شما الآن گرسنه هستید، درست؟ آیا این احساس گرسنگی فقط یک فیلم است، یک عکس است، یک صورت در ذهن شماست، یا یک واقعیّت در شماست؟ یک واقعیّت است. یعنی اوّل یک احساسی در شما هست، و به عنوان یک واقعیّت و یک حقیقت هست؛ وگرنه نمی‌گویید: چرا دلم دارد مشت و مال می‌رود و چرا قار و قور می‌کند و چرا ضعف می‌کند و...، آقا بردار یک نون و ماستی بیار، یک چیزی بیار بخوریم، چرا این‌قدر سفره را دیر می‌اندازی؟

آدم گاهی اوقات یک‌جا می‌رود، همین‌طور می‌نشینند و با آدم حرف می‌زنند. آقا برو سفره را بیار بینداز. وقتی که غذا را خوردیم حالا بیا حرف بزن، یا جوابت را می‌دهیم یا در می‌رویم! دائم حرف می‌زنند که آقا یک سؤال داریم. آقا برو سفره را بیار و سؤالت را بعد سفره بکن. می‌گویند اجازه می‌فرمایید استفاده کنیم؟ نه نمی‌شود، برو بیار یک چیزی بخوریم. آخر آقا گرسنه‌مان است.

یک دفعه شهرستانی رفته بودیم، چلوکباب آورده بودند ـ ان‌ شاء الله خدا سلامت بداردش‌ ـ چلوکباب را که خوردیم، یک دفعه یکی دو نفر آمدند ـ مثل اینکه جزو فِرق دراویش بودند ـ شروع کردند به سؤال کردن از روح مجرّد و نور مجرّد و... . گفتم این چلوکباب را چقدر پول دادی؟ پول چلوکباب را بدهم، دست از سرم برمی‌دارید؟ هنوز از گلوی ما پایین نرفته بود سؤال از حور وحدت و کثرت و...، بیا پول چلوکبابت را بدهم و خیالم را راحت بکن؟

این احساس گرسنگی که در شما هست، یک واقعیّت هست یا نه؟ در همین حین که واقعیّت هست، رفیقتان می‌آید بغلتان می‌نشیند و با شما صحبت می‌کند: به‌به! سلام کجا بودی و... . همین [کسی] ‌که به او می‌گوید که آقا برو سفره را بیار که روده کوچک دارد روده بزرگ را می‌خورد و بزرگ هم دارد کوچک را می‌خورد، یک مرتبه که رفیقی می‌آید و می‌گوید: به‌به! کجا بودی و حالت چطور است؟ شروع می‌کند به گرم گرفتن و صحبت کردن که کجا بودی تو را ندیدم و گرفتار بودم و نتوانستم بیام، نیم ساعت می‌نشینی با این حرف می‌زنی. حالا وقتی که داری حرف می‌زنی [یادتان می‌افتد که] آقا راستی گرسنه‌مان هست، می‌گوییم: آقا چرا [غذا] را نیاوردی؟ می‌گوید: آقا دیدم شما دارید با ایشان صحبت می‌کنید، گرم صحبت هم هستید حالا بعد از سالیان سال به هم رسیده‌اید. با آمدن او این حالت گرسنگی در شما از بین نرفت، وجود دارد، آمدن او [روی گرسنگی] یک پرده‌ای انداخته است. علم به آن مسئله رفت و به جایش علم دیگر آمده است. وقتی که صحبت تمام شد و فهمیدید که مشکلی ندارد و خوب است. می‌گویید آقا چرا سفره را نیاوردید آقا از گرسنگی مردیم، می‌گوید من دیدم دارید صحبت می‌کنید. این [گرسنگی] وجود دارد...

یا فرض کنید که در حالت سیری، وقتی که الان شما سیر شدید، این حالت سیری را در وجود خودتان احساس می‌کنید یا نه؟ آیا این احساس را کسی به شما می‌گوید که آقا شما این ظرف پلو را خوردید لذا دیگر گرسنه نیستید؟ نه! نیاز ندارد کسی به شما بگوید. همین‌که شما این ظرف پلو را می‌خورید یک احساسی برای شما پیدا می‌شود که با آن احساس قبل متفاوت است. این احساس یک واقعیّت است، یک حقیقت است، اسم این واقعیّت می‌شود سیری. وقتی این احساس برایتان پیدا شد، آن‌وقت به فرد می‌گویید آقا سیر شدم و خیلی ممنون از پذیرایی و از ضیافت شما، دیگر سیر شدم. این «دیگر سیر شدم»، می‌شود علمِ به علم. اوّل علم به نفسِ همان واقعیّت در وجودتان تحقّق پیدا کرد. بعداً نسبت به او یک علم مجدّد به عنوان علم حصولی پیدا می‌کنید. آن اولی حقیقتش علم حضوری است، علمِ به علمش می‌شود علم حصولی.

حالا که شکم‌تان سیر شد شروع می‌کنید با یک نفر صحبت کردن و از مسائل گفتن. بنشین ببینیم آنجا چه خبر است؟ بنزین گران شد یا یارانه به شما دادند یا ندادند؟ سرتان را کلاه گذاشتند یا نه؟ آدم وقتی شکمش سیر شود شروع می‌کند از این مسائل حرف زدن، تا گرسنه است نه فکر یارانه است، نه فکر رایانه است، نه فکر پایانه است، نه فکر چارپایانه است؛ ولی همین‌که شکم سیر شد شروع می‌کند در این مسائل سِیر کردن که دنیا چیست؟ اوضاع چیست؟

شروع می‌کند به صحبت کردن درحالی‌که سیری وجود دارد، اما غفلت می‌کند از اینکه چیزی بخورد یا نخورد. وقتی که صحبت تمام می‌شود و همه مسائل و همه [خبرها] را گشت[[13]](#footnote-13) یک دفعه می‌گوید: آقا چرا نمی‌خورید؟ شما که همه‌اش دارید حرف می‌زنید، [جواب می‌دهد] آقا سیر شدم. دوباره این علمِ به این علم برای او پیدا می‌شود. یعنی باید توجّه کند، توجّه که می‌کند یک واقعیّتی که الآن برایش هست نسبت به آن واقعیّت واکنش نشان می‌دهد، می‌گوید: آقا سیر شدم و دیگر میل ندارم حالا می‌خواهید سفره را جمع کنید؛ جمع کنید.

## کیفیت احاطه نفس امام بر همه امور

تمام اشیاء در نفس امام همه به عنوان این واقعیّت وجود دارد، بعد امام خودش در هر وضعی انتخاب می‌کند تا بخواهد توجّه به نفس بیاورد. آن درون دارد کار انجام می‌شود، آن درون دارد قضایا را در تمام عالم تدبیر می‌کند؛ این داخل دارد تمام علوم به هر ذرّه‌ای از ذرات، ما سوی الله می‌رسد.

جبرائیل که الآن کار انجام می‌دهد به‌واسطه آن است که درون [نفس] امام انجام می‌شود؛ عزرائیل که قبض روح می‌کند به‌واسطه آن عملی است که در نفس امام انجام می‌شود و او آن کار را انجام می‌دهد؛ میکائیل که ملک رزق هست و رزق می‌دهد به‌واسطه همان عمل امام است. اگر آنچه که در نفس امام است نباشد، میکائیل می‌شود هیچ، عدم؛ جناب جبرائیل می‌شود خلاص!

حالا همان چیزی که در نفس امام هست، به عنوان یک واقعیّت خارجی و عنوان نیروی عامله و مدیره و مدبّره است. این نیرو نه فقط امر و نهی، [بلکه] نفس این مسئله را دارد إعمال می‌کند، و آن قدرتی را که از ماسوی الله برای هر ذرّه تنزّل می‌کند، دارد در عالم پخش می‌کند. اصلاً می‌دانید قضایا چه می‌شود؟ تمام ذرّات عالم که وجود دارند الآن از آن نفس امام نشئت می‌گیرند. تا به امام می‌گویند آقا فلان ذرّه در فلان کوه در فلان سیّاره‌ای که چهارصد میلیون سال نوری از ما فاصله دارد، می‌گوید: «آره آره دارم نگاهش می‌کنم!» تازه این برای دنیاست! این دنیا و مافیها نسبت به عالم مثال، یک قطره نسبت به دریا می‌شود. یک قطره با قطره چکان در اقیانوس اطلس بچکانید، می‌شود [نسبت] قطره به دریا. خودشان این‌طوری می‌گویند، العهدة علی القائل. آنها هم راست گفته‌اند خلاف نگفته‌اند. آن [عالم مثال] نسبت به بالایی می‌شود یک قطره نسبت به دریا. آن هم نسبت به بالایی همین‌طور، تا برسد به خود ذات پروردگار که اصلاً در آنجا دیگر لاحد و لارسمی هست، دیگر در آنجا اصلاً نمی‌شود تصور کرد.[[14]](#footnote-14)

الآن در دنیا مردم بر سر همین سیّاره‌هایش هنگ کرده‌اند. اخیراً یک سیّاره‌ای بدست آورده‌اند که چهارصد میلیون سال نوری فاصله دارد. تا حالا می‌گفتند ده میلیون و دوازده میلیون و خیلی هنر کرده بودند می‌گفتند یک ستاره بیست و چهار میلیون سالی را کشف کرده‌ایم. الآن با تجهیزات جدید چهارصد میلیون، چهارصد میلیون سال نوری. تازه این [که چیزی نیست، شما فرض کنید] چهارصد میلیارد [سال نوری] مگر می‌شود برای این قضیّه حدّی تعیین کرد؟! یعنی این احساسی که در این دستگاه پیدا شده و درک کرده است نوری که از آنجا آمده، فرکانسی که آمده است هر چه [که بوده] چهارصد میلیون سال پیش راه افتاده حالا تازه به اینجا رسیده است. اگر در خود همین عالم بخواهیم فکر کنیم خیلی مسائل اتّفاق می‌افتد و ممکن است اینجاها خیلی چیزهایی اتّفاق بیفتد.

تمام اینها و بالاتر در نفس امام به عنوان یک واقعیّت هست، به عنوان واقعیّت. علم به این واقعیّت در اختیار خودش است. در اختیار خودش است که در هر آنی بخواهد به این واقعیّت علم پیدا می‌شود درحالی‌که آن واقعیّت انجام می‌شود؛ نه این که اگر نخواهد [علم داشته باشد] تعطیل می‌شود. تعطیلی یعنی عدم، عدم اطّلاع یعنی عدم. اطّلاع نفسی، اطّلاع لفظی، اطّلاع صحبت و تکلم به اراده خودش است، بخواهد یا نخواهد این مسئله به این کیفیّت هست. دیگر به اندازه کافی از این طرف و آن طرف صحبت شد، إن‌شاءالله بقیّه [مطالب برای] بعداً.

# معنای روایت عند فناء الصبر یأتی الفرج

تلمیذ: در روایت هست که: عندَ فَنَاءِ الصَّبرِ یَأتِی الفَرَج‌[[15]](#footnote-15) یعنی باید انسان صبر کند تا صبرش تمام شود و بعد فرجی حاصل شود؟

استاد: صبر که دست خود انسان نیست. صبر یک حالتی است که در انسان هست. وقتی که انسان صبر می‌کند این دو حالت دارد ـ‌ البتّه خب نسبت به افراد متفاوت است ـ یکی اینکه در حین صبر خودش شاعر به این صبر هست که دارد صبر می‌کند و به هرجا می‌خواهد برسد برسد. یعنی مقام، مقام تسلیم است، به هرجا می‌خواهد برسد برسد. در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام شود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود، [اما] آن عمل انجام می‌شود. آنچه که منظور حضرت در آنجا هست این است.

واقعیّت قضیّه این است که انسان وقتی که صبر می‌کند به امید اینکه به یک نتیجه‌ای برسد [صبر می‌کند]. این حالتی که به امید این است که به نتیجه برسد این حالت ممکن است تمام شود و برای انسان نماند. انسان به جایی می‌رسد که صبرش تمام می‌شود آن‌وقت التجاء پیدا می‌شود. در التجاء یأتی الفرج، یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می‌کند و می‌گوید: «حالا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم، مسئله‌ای نیست و ما بالاتر از این [مشکل] هستیم.» خیال می‌کند بالأخره خودمان پای کار ایستاده‌ایم و نمی‌دانم چه می‌کنیم. بعد می‌بیند نه همین‌طور شدیدتر و شدیدتر شد؛ می‌گوید: «خدایا بُریدیم دیگر، چیزی نداریم، دیگر چه‌کار کنیم؟ اگر به حساب ماست دیگر صبرمان تمام شد مثلاً.» اینجا که دیگر التجاء می‌آید، آن‌وقت خدا می‌گوید: «حالا که خودت را کنار گذاشتی حالا ما وارد می‌شویم، وارد گود می‌شویم.»

مرحوم آقا می‌فرمودند: «انسان خوب است از آن اوّل لنگ بیندازد.» این هم که می‌گویند انسان لنگ بیندازد نه به عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما هم شوخی می‌کنیم، راست هم بگوییم [باز] شوخی می‌کنیم. آنهایی که می‌گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را می‌اندازند، واقعاً هم تسلیم می‌شوند، واقعاً هم خودشان را چیزی به حساب نمی‌آورند. البتّه انسان باید سعی خودش را به هر اندازه‌ای که می‌تواند، به هر اندازه‌ای که از او بر می‌آید بکند. بالأخره اینها در رسیدن به مطلوب کمک می‌کنند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند \*\*\* هرقدر ای دل که توانی بکوش[[16]](#footnote-16)

اللَهمّ صلّ علی محمد و آل‌محمد

1. . الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 55. [↑](#footnote-ref-1)
2. . گفته اند: مريدي خواجه حافظ شیرازی رضوان الله علیه را در خواب ديد و از او پرسيد از دو روايت «كشتي شكستگان» و «كشتي نشستگان» در بیت:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز \*\*\* باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

كدام گزينه صحيح تر است؟ وحافظ در جواب في البداهه چنين گفت:

بعضی شکسته خوانند برخی نشسته دانند \*\*\* هرکس به قدر فهمش فهمیده مدعا را

(محقق)

\*. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 5. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره مومنون (23) آیه 53؛ سوره روم (30) آیه 32. نور ملکوت قران، ج 1، ص 367:

«و هر حزبى به آنچه در نزد آنهاست شاد و دل‏خوش مى‏باشند.» [↑](#footnote-ref-3)
4. . الکافی، ج 1 ص 25. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 440:

«زمانى كه قائم ما قيام كند، خداوند دست خود را بر سرهاى بندگانش مى‏گذارد و با اين دست، عقل‏هايشان را جمع مى‏كند و خردها و انديشه‏ها و قواى تفكيريّه‏شان كامل مى‏گردد.» [↑](#footnote-ref-4)
5. . پایگاه خبری خبر آنلاین، 13 آبان 1390:

«هفته نامه شما (حزب موتلفه اسلامی) گوید:

رشد جمعیت شیعی کشور امروز از 8/1 درصد به 6/1 درصد تقلیل یافته در حالی که رقم رشد جمعیت در میان غیرشیعیان حدود 7 درصد است و این یعنی جمهوری اسلامی ایران بیست یا حداکثر سی سال دیگر شیعه نخواهد داشت.»

هفته نامه شما، ۱۳ خرداد ۱۳۹۳:

«موضوع رشد جمعيت اهل سنت در ايران، به روزنامه‌هاي عربستان هم كشيده شد. به گزارش اديان نيوز، روزنامه‌هاي عربستان در اقدامي هماهنگ، اقدام به نشر مقاله‌اي مشترك در رابطه با رشد جمعيت در ايران كرده‌اند. اين مقاله تأكيد مي‌كند: "شيعيان دريافتند كه اگر اقدام به توليد نسل نكنند تا كمتر از سي سال ديگر، اهل سنت جمعيت غالب در ايران خواهد شد،‌ فلذا ما از تمامي دوستان اسلام درخواست داريم كه از اين فرصت استفاده كنند و از برادران اهل سنت حمايت كنيم. حمايت ما از اهل سنت بايد چند جانبه باشد و نبايد دوستانمان را تنها گذاريم، شيعيان با توطئه رشد جمعيت مي‌خواهند اكثريت جمعيت شيعه به نفع خودشان باشد." در ادامه اين مقاله آمده است: "البته شيعيان خودشان در اين امر مقصر بودند و مي‌گفتند زندگي خوب منوط به كمتر داشتن اولاد است و ما از تمامي دوستانمان در ايران مي‌خواهيم كه با جديت تمام اقدام به توليد مثل كنند، نگران اقتصاد هم نباشند، ما از آنها پشتيباني خواهيم كرد." در پايان اين مقاله آمده است: "آمارهاي خوبي به دست ما رسيده است و ما متوقع هستيم كه شيعيان به زودي زود سرنگون شوند."»

خبرگزاری مهر، ۱۸ خرداد ۱۳۹۳:

«آیه الله محسن حیدری نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان تصریح کرد: نرخ رشد جمعیت خانواده های شیعه به کمتر از یک درصد رسیده و این در حالی است که این آمار در خانواده های سنی مذهب چهار درصد است. پیشی گرفتن چهار برابري موالید اهل سنت نسبت به شیعه آینده خوبی در برنخواهد داشت با توجه به اينکه جمعیت سنی مذهب‌ها نسبت به شیعیان تنها یک دهم است اما موالید آنها سرعت بیشتری نسبت به اهل تشیع را نشان می دهد.» [↑](#footnote-ref-5)
6. . جامع الأخبار، شعیری، ص ١٠١. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج 1، ص 133:

«ازدواج کنید و در ازدیاد نسل بکوشید.» [↑](#footnote-ref-6)
7. . رساله اجتهاد و تقلید، ص 387 و 398. [↑](#footnote-ref-7)
8. Choledoch [↑](#footnote-ref-8)
9. . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 23. [↑](#footnote-ref-9)
10. . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 483. [↑](#footnote-ref-10)
11. . الکافی، ج 1، ص 258؛ بصائر الدرجات، ج 1، ص 315. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-11)
12. . افق وحی، ص 203 ـ 205. [↑](#footnote-ref-12)
13. حرف‌های صد من یک غاز هم که برایش ارزش ندارد و به اندازه [ذره‌ای] به فهم و ارتقاء انسان هم کمک نمی‌کند. اینکه بزرگان می‌گویند که انسان نباید دنبال خبرها باشد، به خاطر همین می‌گویند؛ چون صد من یک غاز هم ارزش ندارد. این طرف چیست آن طرف چیست؟ آدم باید سر خود را پایین بیندازد و راه خودش را برود، آن چیزی که به درد آن‌طرفش می‌خورد بایستی پیگیری کند، این طرف که همه حرف‌ها هست. [↑](#footnote-ref-13)
14. . بحار الأنوار, ج 25، ص 385، به نقل از المحتضر:

«مِنْ نَوَادِرِ اَلْحِكْمَةِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ‌السَّلاَمُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ اَلْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ مَسْأَلَةٌ يَا اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ! قَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ. قَالَ: مَا مُنْتَهَى عِلْمِ اَلْعَالِمِ؟ قَالَ: قَدْ سَأَلْتَ جَسِيماً وَ لَقَدْ سَأَلْتَ عَظِيماً مَا اَلسَّمَاءُ اَلدُّنْيَا فِي اَلسَّمَاءِ اَلثَّانِيَةِ إِلاَّ كَحَلْقَةِ دِرْعٍ مُلْقَاةٍ فِي أَرْضِ فَلاَةٍ وَ كَذَلِكَ كُلُّ سَمَاءٍ عِنْدَ سَمَاءٍ أُخْرَى وَ كَذَا اَلسَّمَاءُ اَلسَّابِعَةُ عِنْدَ اَلظُّلْمَةِ وَ لاَ اَلظُّلْمَةُ عِنْدَ اَلنُّورِ وَ لاَ ذَلِكَ كُلُّهُ فِي اَلْهَوَاءِ وَ لاَ اَلْأَرَضِينَ بَعْضِهَا فِي بَعْضٍ وَ لاَ مِثْلُ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي عِلْمِ اَلْعَالِمِ يَعْنِي اَلْإِمَامَ مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَقْتَهُ دَقّاً ثُمَّ ضَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذَا اِخْتَلَطَ وَ رَغَا أَخَذْتَ مِنْهُ لَعْقَةً بِإِصْبَعِكَ وَ لاَ عِلْمُ اَلْعَالِمِ فِي عِلْمِ اَللَّهِ تَعَالَى إِلاَّ مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَقْتَهُ دَقّاً ثُمَّ ضَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذْ اِخْتَلَطَ وَ رَغَا اِنْتَهَزْتَ مِنْهُ بِرَأْسِ إِبْرَةٍ نَهْزَةً. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ‌السَّلاَمُ: يَكْفِيكَ مِنْ هَذِهِ اَلْبَيَانِ بِأَقَلِّهِ وَ أَنْتَ بِأَخْبَارِ اَلْأُمُورِ تُصِيبُ.» [↑](#footnote-ref-14)
15. . إرشاد القلوب، ج 1، ص 150. [↑](#footnote-ref-15)
16. . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 284. [↑](#footnote-ref-16)